

# بچه‌های مسجد

## ی از امیرحسین فردی را روایت کرده‌اند

شود. به گونه‌ای که شاید

میم ایشان داستان را زنده یی با این موضوع داشت و ی زیادی نویسنده، تحول رزبان انگلیسی اصطلاحی «پادشاه‌ساز» وجود دارد که گارمی‌برند. افرادی که خود و با روش، منش، استعداد و گران شاه بسازند. خوب م به مرحوم مهدی بارزگان بعد از انقلاب اسلامی» نه ایشان روش گام به گام را ی کرد.

در مورد آقای بارزگان مطرح نرانی‌هایش گفته بود: «این می‌گویید، درواقع باید در د، چون من حکم یک ژانرالت می‌توانم حرکت کنم تا امام (ره) است که در نقش یر را صاف کنند تا ما بتوانیم حرکت کنیم، پس لطفاً من را نکندید.»

رو سخن آقای بارزگان را شش امیرخان فردی، این ای نویسنندگان جوانی که ادبیات متعهد بنویسند، فافن جاده‌ای برای ادبیات یگران بتوانند در آن حرکت ن را به عنوان نویسنده‌ای خصص مطرح کنیم. ممکن با دیگر نویسندگان خیلی یی که برای گشودن مسیر ام داده، بسیار درخشان و ی که می‌توان گفت کسی نویسنندگان پس از انقلاب بجام داده باشد. مخلص ترچه خود پادشاه نبود، اما دربارۀ آن صحبت می‌کنیم،

ت تقریباً تمام نویسندگان ر که جوایز داخلی و خارجی ین جاده آسفالتی حرکت آن را ساخت و مهیا کرد.

بیشتر شد و به عنوان یک عضو عادی کتابخانه مسجد

جوادالائمه(ع) به صورت روزانه به آنجا تردد داشتم. از همین ایام بود که معمولاً و دورادور ایشان را می‌دیدم. البته منزل ما با منزل آقای فردی ۱۵۰-۱۰۰ متری بیشتر فاصله نداشت که همین امر، خود عاملی برای این دیدارهای اتفاقی بود و باعث می‌شد خیلی مواقع با امیرخان مواجهه حضوری داشته باشم. باید اشاره کنم معاشرت امیرخان بیشتر با بچه‌هایی بود که با هم فوتبال بازی می‌کردند. اما من چون روزها کار می‌کردم و شب‌ها درس می‌خواندم، فرصت زیادی برای اموری مانند فوتبال و دیگر سرگرمی‌ها نداشتم و در نتیجه نمی‌توانستم در گروه آنها باشم.

■ **امیرخان، ماهیگیری یاد می‌داد!**

باید اذعان کنم دغدغه‌مندی آقای فردی نسبت به ادبیات انقلاب شخصیت ایشان را برجسته‌تر کرد. ضمن این‌که سابقه فعالیت ادبی آن بزرگوار از همان دوران حضور پرثمرش در کتابخانه مسجد محله، در پیش از انقلاب، تا واپسین لحظات عمر بابرکت او، مبین این نکته درخشان است که خود را به جذب جوانان مستعد در حیطه ادبیات و آموزش هدفمند و پرورش دلسوزانه آنان، متعهد می‌دانست. به نظر امیرخان، مصداقی عینی و خوب برای ضرب‌المثل معروف چینی‌ها بود که «اگر می‌خواهی کسی را یک وعده سیر کنی، به او ماهی بده ولی اگر می‌خواهی یک عمر سیرش کنی به او ماهیگیری بیاموز!»

■ **«کیهان بچه‌ها» مؤید توانمندی استاد فردی در ادبیات کودک و نوجوان**

به نظرم حاصل فعالیت‌های قلمی و مدیریتی آن زنده‌یاد - به‌ویژه طی سال‌هایی که از نیروهای موثر و شاخص و درحقیقت از بنیان‌گذاران و مدیران ارشد حوزه هنری بودند - آن‌قدر با اهمیت و تاثیرگذار است که باید بزرگانی واجد صلاحیت ادبی و به دور از شائبه حب‌وبغض‌های شخصی و جناحی آنها را حلاجی نمایمند تا اهمیت و ارزش کار آن بزرگمرد بیش از پیش روشن شود. اما آنچه من در مرادواتی‌که داشتمه ام و شناختی که از ایشان برابم حاصل شده درک کرده‌ام این است: «او موفق‌ترین مدیر در حوزه ادبیات پسانقلاب کشورمان، به‌خصوص در عرصه ادبیات داستانی کودک‌ونوجوان» به‌شمار می‌آید. گواه این ادعا، مدیریت مجله محبوب کودک‌ونوجوان ایران یعنی «کیهان بچه‌ها» است که طی قریب به سه دهه توسط ایشان مدیریت و به‌بهترین شکل ممکن تدوین و منتشر و توزیع شده است.

■ **دلایل جذابیت امیرخان برای سلیقه‌های متفاوت**
داشتن ویژگی‌هایی از جنس اخلاق و منش آقای فردی، مستلزم برخورداری از شایستگی‌هایی است که بحمدالله در وجود امیرخان بسیار یافت می‌شد. ازجمله: الف. به فضل و کمالات خودش غره نبود، ب. همگان را با خودش یکسان می‌دید و ج. در تعامل با علاقه‌مندان حوزه ادبیات داستانی و به‌خصوص نوقلم‌ها، سعه‌صدر و حوصله کم‌نظیری از ایشان مشاهده می‌شد. لذا می‌توان همین سه عامل را ازجمله مهم‌ترین دلایل جذابیت امیرخان برای صاحبان سلیقه‌های متفاوت به‌شمار می‌آمد. جذابیت‌ها و کششی از اعماق وجود که باعث شده بود افراد مختلفی در حوزه‌های گوناگون گرد شمع وجودایشان پروانه‌وار بچرخند و یاد بگیرند و به دیگران کمک کنند.

■ **طلوع خورشیدهایی که باید آنان را بیشتر قدر دانست**

امیرخان، جزو معدود ادیبانی بود که خوشبختانه دچار آفت «دل‌بستن به شاگردپروری» نشد. تمام هم و غم آن زنده‌یاد، تربیت و پرورش عناصر مستعدی بود که دلش می‌خواست در مرتبت «شاگردی» درجا نزنند و هریک، خودشان مربی و آموزگار ده‌ها عنصر مستعد در حیطه ادبیات داستانی شوند. نکته مهمی که نباید آن را از نظر دور داشت این است که خورشید وجود امثال استاد امیرخان فردی در هر صد سال شاید یک‌بار در این دیار طلوع و نور افشانی کنند. مخلص کلام این‌که حوزه ادبیات داستانی، ماشین جوجه‌کشی نیست که کسی در این توهم باشد و گمان کند شانه‌های تخم‌مرغ نطفه‌دار را داخل دستگاه می‌گذاریم و ۳۰ روز بعد ده‌ها ادیب خیره و درخشان مثل امیرخان از آن خارج می‌شوند! با چنین تصویری است که آرزو می‌کنم ای‌کاش مسئولان دستگاه‌های فرهنگی - ادبی کشور، تا معدود نوابغی مثل آن بزرگوار در این عالم حضور دارند، قدر ایشان را بدانند و از استعداد خداداده و توان قلمی - ادبی پیرکت‌شان برای تقویت بنیه فرهنگی نسل حاضر و نسل‌های آتی این کشور به نحو احسن بهره‌برداری نمایند.

■ **کتاب «بچه‌های مسجد» نقطه عطف در ادبیات انقلاب**

**ناصر نادری:** نویسنده حوزه ادبیات کودک‌ونوجوان مجموعه «بچه‌های مسجد» نخستین میوه و ثمر از درخت تناور جلسه‌های قصه‌نویسی زنده‌یاد امیرحسین فردی بود، جلد نخست این مجموعه سال ۱۳۵۹

منتشر شد و حاوی قصه‌هایی از شاگردان وی در حلقه «شورای نویسندگان مسجد جوادالائمه(ع)» بود؛ آثاری از شهید حبیب غنی‌پور، محمد ناصری، حافظ رضایی، مجید قلیچ‌خانی، نبی بابایی و ناصر نادری. این رویداد به‌زعم پژوهشگران تاریخ ادبیات انقلاب و ادبیات کودک‌ونوجوان، یک «نقطه‌عطف» بود؛ زیرا برای نخستین بار مجموعه قصه‌ای از نوجوانان نوقلم با سبک و سیاق ادبی و پایبند به اصول و عناصر هنری داستان نویسی - با توجه به بضاعت ادبی آن زمان - به نام مسجد و یک نهاد دینی مردمی در تاریخ ادبیات داستانی ایران منتشر می‌شد.

در فضای ادبی آن‌زمان که عمده آثار داستانی کودک‌ونوجوان در زیر چتر ادبیات چیپ‌گرا و توده‌ای‌ها و با نوعی نگرش ایدئولوژیک مارکسیستی و عمدتاً در قالب ادبیات داستانی اقلیمی و با موضوع فقر و شکاف طبقاتی و دین‌گریزی قرار داشت، جرقه‌ای نو و شعله‌ای دلگرم‌کننده در میان اهالی ادبیات کودک‌ونوجوان ایران - که دلباخته نوجویی توده مردم مسلمان ایران بودند و با آرزوی استقلال و آزادی و حاکمیت جمهوری (مردم) و باورهای دینی و نظری برخاسته بود - پدید آورد.

این مجموعه قصه، گزیده جلسه‌های قصه‌نویسی زنده‌یاد امیرحسین فردی در روزهای دوشنبه در کتابخانه مسجد جوادالائمه(ع) بود که با ویرایش و پیرایش وی والبنه محسن مخملباف و همیاری اجمالی شهید حسن جعفری‌بگلو و زنده‌یاد حمید ریاضی، و نشان مسجد جوادالائمه(ع) منتشر شد و البته در شماره‌های بعدی، به لوگو و نشان «حوزه هنری» تغییر یافت.

محمود دولت‌آبادی که از چهره‌های ماندگار ادبیات داستانی ایران است، در یکی از گفت‌وگوهای خود به جریان مسجد جوادالائمه(ع) و نوجوانان نوجویی که در آن آثاری خلق کرده‌اند، اشاره و آن را «حرکتی جدید» قلمداد می‌کند. جالب است بدانید همه مجلدات این مجموعه در جلد اول، توسط پدیدآورندگان آن و به شکل چهره‌به‌چهره در چندین هفته در نمازجمعه تهران توزیع شد و به فروش رفت. این اتفاق نو در تاریخ ادبیات کودک‌ونوجوان ایران، احساس خودباوری عمیق و ماندگار را در نسلی از نویسندگان معاصر ایران خلق کرد. این اقدام شایسته، گواه نگرش آینده‌نگرانه و خلاقانه زنده‌یاد امیرحسین فردی است که به‌درستی «امیر ادبیات انقلاب» نامیده شده است. یاد و نامش گرمی باد!

■ **گرمای دست امیر داستان انقلاب**

**اکبر صحرایی:** نویسنده حوزه ادبیات دفاع‌مقدس ومقاومت همیشه از مجله کیهان بچه‌ها خوشم می‌آمد. چه زمان کودکی که تازه با خواندن قصه مأنوس شده بودم و بعضاً به‌دلیل فقر مالی دوران حکومت پهلوی، خرید روزنامه و مجله کهنه رسم بود و من در عالم کودکی مجله جمع‌چور کاغذکاهی کیهان بچه‌های دست‌دوم را با شور و شوق، از دکه‌ها می‌خریدم و مطالب و داستان‌های دنباله‌دارش را چندبار می‌خواندم.

شاید یکی از انگیزه‌هایم در نوشتن و نویسندگی، همین مجله‌کیهان بچه‌ها بود؛ چه‌زمان خردسالی و چه مقطعی که جوان شده بودم و جنگ تحمیلی ایران و عراق، پس از هشت سال تجاوز، با بیرون‌راندن دشمن تمام شده و حالا فرصتی پیش آمده بود تا پس از تجربه ماه‌ها حضور مستقیم در جنگ و تجربه اتفاقات تلخ‌وشیرین، قلم را جایگزین اسلحه کلاشینکف کنم و خاطرات و داستان‌هایم از جنگ را برای مطبوعات کشوری ارسال نمایم. از آن طرف با آشنایی‌ای که با امیرحسین فردی، از پیشگامان چهره‌های شاخص ادبیات داستانی انقلاب اسلامی پیدا کرده بودم، به‌خصوص خوانش رمان داستان‌های قابل اعتنای او، ازجمله رمان تاثیرگذار «سیاه‌چمن» (سال ۱۳۶۳) با موضوع پیامدها و تاثیرات عمیق انقلاب اسلامی بر مردم ایران.

با شروع آتش‌بس و نشستن گردوغبار جنگ، فرصتی پیش‌آمد تا تعدادی از خاطره و داستان‌هایم در موضوع دفاع‌مقدس در مطبوعات مطبوعات کشوری، ازجمله صفحه «فرهنگ و ادبیات» روزنامه کیهان به چاپ برسد که امیرحسین فردی سال‌ها سردبیر و نویسنده مجله کیهان بچه‌ها و مدیر و تحریریه روزنامه کیهان بود.

سکونت‌م در شیراز باعث شد تا ارتباطم با مطبوعات و جراید کشوری عمدتاً نامه‌ای و تلفنی باشد. با وجود عدم دیدار مستقیم با امثال مرحوم فردی در آن سال‌ها، اما همین ارتباطات تلفنی و نامه‌ای، عجیب عمیق و دلی می‌شد! چنان‌که با همین رویه نامه‌پستی و بعضاً تلفنی، در طول هشت سال عمر مجله تخصصی «دوهفته‌نامه کمان»، سال‌ها خاطرات و داستان‌هایم در آن به چاپ برسد و با مرضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی هم بشوم رفیق گرمابه و گلستان؛ اما متمایز بودن امیرحسین‌فردی نسبت به دیگر نویسندگان و متولیان ادبیات انقلاب اسلامی، ازجمله: منش‌واخلاق پهلوانی و پدرانۀ او، فردی را تبدیل به امیر داستان انقلاب اسلامی کرده‌ود تا امیر در حیات بود، داستان انقلاب هم منسجم‌تر و راحت‌تر نفس می‌کشید. در آخرین مدیریت ادبی امیرحسین فردی، مرکز آفرینش حوزه هنری کشور، شده بود محل رفت‌وآمد صمیمی نویسندگان متعهد سراسر کشور.

وقتی از شیراز، پروازی به تهران می‌رسیدم، محال بود برای گرفتن روحیه و توان مضاعف نوشتن، سراغ او نروم. و آماده‌شدن برای جراحی روح! مقطعی که رمان هفت «حافظ» جایزه پنجمین جایزه جلال آل‌احمد را کسب کرده بود، تا زمان در انتشارات سوره مهر به چاپ رسید، فشار و مشکلات زیادی را متحمل شدم و در مقطعی با حاشیه‌هایی که پیش‌آمد، به قول شیرازی‌ها، قید چاپ حافظ هفت را زدم؛ در نتیجه، با فشار مضاعف روحی، دنبال سنگ‌صبوری بودم؛ به محض رسیدن به فرودگاه مهرآباد، غارم دفتر کار امیرخان شدم؛ با وجودی که مطلع بودم دچار مشکل قلبی شده و دارو مصرف می‌کند، مثل همیشه گرم و پدرا نه پذیرایی کرد. لیخند و آن‌خال سیاه قشنگ بالای گونه راستش، تحریک و تشویقم می‌کرد برای درد دل؛ اما باز سفره دل را باز نکردم. اما گویا نکته‌ای می‌دانست؛ سر حرف باز کرد: «از رمان حافظ هفت چه خبر؟»

انگار منتظر همین تلنگر باشم؛ سفره دلم باز شد و شروع کردم به بازگوکردن اتفاقات و مشکلاتی که در رابطه با چاپ و نشر رمان حافظ هفت پیش‌آمده بود و نالیدم. امیرخان با لیخندی گرم گفت: «اینا حاشیه طبیعی نویسندگی هس! اگه می‌خوای به موفقیت ادامه بدی، نگذار حاشیه موقوفت کنه. از فردا بشین،

به اثر جدیدت فکر کن و بنویس!»

در مسیر رسیدن به تالار وحدت و پس از گرفتن جایزه، سپس شب در هواپیما، و زمان برگشتن به شیراز، هر



**اکبر صحرایی:**  
**در مراسم یازدهمین دوره انتخاب کتاب سال شهید غنی‌پور زمانی که جایزه‌ام را گرفتم به صورت زب لیخند زد و هنوز گرمای دستان امیرخان را حس می‌کنم**



**گنعلی بابایی:**  
**جذابیت‌ها و کششی از اعماق وجود امیرخان باعث شده بود افراد مختلف گرد شمع وجود ایشان پروانه‌وار بچرخند یاد بگیرند و به دیگران کمک کنند**

**حامد جعفری**

**ادبیات**

LITERATURE

شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۴ ■ شماره ۷۰۲۷

چه بیشتر به چند جمله امیرخان فکر می‌کردم، آرام‌تر می‌شدم!

آخرین مرتبه، امیرخان را با همان لیخند و خال زیبایی سیاه‌گونه راستش، اسفند۱۳۹۰، در مراسم یازدهمین دوره انتخاب کتاب سال شهید غنی‌پور دیدم؛ زمانی که جایزه و تندیس کتاب «تیه جاویدی و راز اشلو» را داخل دستم گذاشت و با همان صورت و خال زیبایی گونه راستش، لیخند زد. هنوز پس از سال‌ها، گرمای دست امیرخان را حس می‌کنم.

■ **روزهایی که قصه شدند!**

**عبدالمجید نجفی:** نویسنده کودک و نوجوان

■ **یک**

عصر زمستان است. آسمان یک‌دست ابری است. هر لحظه امکان دارد برف بیبارد. هوای ترمینال کهنه تبریز دلگیر است. دود اتوبوس‌های عهد دقیانوس، هوای سرد را بیش از پیش دلگیر کرده است.

ـ آقا! برای تهران جادارید؟!

ـ نوج!

از این اتوبوس به آن اتوبوس یا می‌کشم و پاسخ شاگرد راننده‌ها اغلب نوج و سر‌بالاست. من اما باید بروم. باید خودم را به تهران برسانم. باید بروم خیابان فردوسی و برسم به کیهان بچه‌ها. قصه‌تازه‌ای نوشته‌ام. باید بروم شب دارد از راه می‌رسد.

ـ برو بشین بوئه!

ته اتوبوس تنگنایی به نام بوئه است. با خوشحالی می‌روم و ته‌نشین می‌شوم. گویا دل شاگرد راننده‌ای دلش به حالم سوخته است ....

اتوبوس سرد تا به زنجان برسد، شب از نیمه گذشته است. اورکت کراهی دهه ۶۰، از آن به بعد حریف سرما نمی‌شود و کم‌کم مثل آن‌که یک قالب یخ را تکیه به ستون فقراتم داده‌اند.

حوالی صبح، اتوبوس می‌رسد به ترمینال آزادی. پیاده می‌شوم، جهت را گم کرده‌ام. کمی راه می‌روم، جریان گردش خون سرعت می‌گیرد. باید بروم میدان انقلاب. بعد میدان فردوسی و سرازیر شوم سمت توپخانه. کوچه شهید شاهچراغی، روز چهارشنبه است!

■ **دو**

امیرحسین فردی خود از زمان نویسان و داستان نویسان اوایل دهه ۶۰ بود. او به‌عنوان مدیرمسئول مجله کیهان بچه‌ها، روزهای چهارشنبه را برای گردهمایی نویسندگان کودک‌ونوجوان تعیین کرده بود. در جلسات روزهای چهارشنبه، یکی دو داستان خوانده و نقد می‌شد.

خانم‌ها خداجو، کلهر، طاق‌دیس، نباتی و ... از آقایان: بابارامی، غفارزادگان، شفیعی، اخوان و

دیگران ازجمله بای ثابت جلسات بودند. حسین فتاحی، مسئول صفحه داستان بود و امیرخان فردی هم که جلسه را اداره می‌کرد. بی‌تردید آن جمع شاکله داستان نویسی کودک نوجوان دهه ۶۰ بودند. من از گرد راه رسیده داستان چند صفحه‌ای‌ام را می‌خواندم و نقد می‌شد. نخستین داستان‌های من، مثل بسیاری از نوقلم‌های آن روزگار در کیهان بچه‌ها چاپ شد و نقش زنده‌یاد امیرحسین فردی در حمایت و جلب و جذب سرقلم‌های آن روزها بی‌بدیل بود. آن شادروان کارگاه رمان حوزه هنری را راه‌انداخت. مسئولیت چندین جشنواره‌داستانی را بر عهده‌گرفت و با وادرسفرهای داستانی بسیار همراه بودیم. نقش امیرحسین خان و کیهان بچه‌ها در رشد و باروری قصه‌های کودک و نوجوان و داستان نویسان این‌گونه ادبی‌فراموش‌ناشدنی است.

در آن مقطع، مجله‌هایی مثل سروش نوجوان، باران، رشد و ویژه‌نامه ادبی روزنامه‌ها که برای کودکان و نوجوانان منتشر می‌شد، بسیار پرنرگ بود. انبوهی از کودکان و نوجوانان آن سال‌ها از طریق همین مجله به مطالعه و کتابخوانی علاقه‌مند شدند.

جای این مجله‌ها و ویژه‌نامه‌های جذاب و پرمحتوا، در سال‌های اخیر بسیار خالی است.

روان امیرحسین خان فردی شاد باد!

راستی تک‌تک آن روزها، برای خود قصه‌ای شنیدنی دارد.

برابر دشمنان عنود و هم‌راهان سست‌عنصر، با انگیزه و ایمان راسخ خویش پاسداری کردند و به شکوفایی و باروری امروز رساندند. رحمت خدا بر او و بر تلاش صادقانه‌اش.

سیدعلی خامنه‌ای  
۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

به همه اصحاب ادبیات و هنر انقلاب و به خانواده و بازماندگان و یاران همراه ایشان تسلیت عرض می‌کنم. این هنرمند مؤمن و سختکوش، از پیشگسوتان در عرصه فعالیت‌های ادبی دوران انقلاب و از بنیان‌گذاران هسته‌های جوانان هنرمند انقلابی و در شمار برجستگانی بود که نهال برطرAUT هنر انقلاب را در

**برش**

**هنرمند و نویسنده متعهد و مجاهد**

بسمه تعالی

درگذشت تأسف‌بار هنرمند و نویسنده متعهد و مجاهد آقای امیرحسین فردی رحمت‌الله‌علیه را